



کتاب دوم
من دیگر ما

...

خارهای گل شده و گل‌های خار شده

نقشِ محبت در تربیتِ فرزند

فرزندِ ما از ما جدا نیست؛ او خودِ ماست
اما در اندازه‌ای کوچک‌تر

...



سرشناسه: عباسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵ -
 عنوان و نام پدیدآور: خارهای گل شده و گل‌های خار شده: نقش محبت در تربیت فرزند/ نویسنده محسن
 عباسی ولدی؛ تصویرگر ایمان خاکسار؛ ویراستار سیدمحمد دلال موسوی.
 مشخصات نشر: قم: آیین فطرت مشخصات ظاهری: ۱۶۰ص.: مصور: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
 فروست: من دیگرما. فرزند ما از ما جدا نیست او خود ماست اما در اندازه‌ای کوچکتر؛ کتاب دوم.
 شابک: دوره: ۰۰-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸؛ ج. ۲: ۴-۰۲-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. عنوان دیگر: نقش محبت در تربیت فرزند.
 موضوع: کودکان -- سرپرستی
 Child rearing
 موضوع: والدین و کودک -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
 Parent and child -- Religious aspects -- Islam
 موضوع: مهریابی
 Kindness
 موضوع: شناسه افزوده: خاکسار، ایمان، تصویرگر
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ خ ۷۶۹ / ۴ / ۶۲ HQ رده بندی دیویی: ۱/۶۴۹
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۸۲۵۶۵

• من دیگرما (کتاب دوم) •

نویسنده: محسن عباسی ولدی
 ناشر: آیین فطرت
 مدیر هنری و طراح جلد: سیدحسن موسی زاده
 تصویرگر: ایمان خاکسار
 گرافیکست و صفحه‌آرا: سعید صفارنژاد
 ویراستار: سیدمحمد دلال موسوی

• www.abbasivaladi.ir •

ارتباط باناشر: ۰۲۵-۳۳۲۲۱۶۶۲
 سامانه پیامکی ناشر: ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰
 لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران
 نوبت چاپ: بیست و سوم
 واول با ویراست جدید: ۱۳۹۶
 شمارگان: ۲۵۰۰ قیمت: ۶۵۰۰ تومان
 مرکز پخش: ۰۲۵-۳۷۷۴۶۹۹۲
 با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی یا
 ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی،
 کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.
 • www.bookroom.ir •
 سامانه پیامکی: ۰۲۲ ۳۰۰۰۰

کلیه حقوق محفوظ است.



کسی صدای حق‌گريه‌اش را نشنيد
و گهواره‌اش هيچ گاه او را در آغوش نکشيد.
جايي که هيچ کس؛ حتي پدر، زمزمهٔ درد آلود مادر را نمي‌شنيد
او ذره ذره با آواي غم‌آلود مادر آب مي‌شد.
مادرش وقتي به دنيا نيامده بود، انيس مادر بزرگ بود در خلوت غم‌ها.
مگرمي شود باور کرد که او درس هم‌دردی از مادر نياموخته باشد؟
اگرچه قبل از آن که چشمش به اين دنيا باز شود، چشم از دنيا بست و
داغ يک لبخند شيرين کودکانه‌اش، به دل مادر نشست
امادر اوج سکوت، فرياد مدافعانه‌اش از پدر، رساترين فرياد بود.
مي‌گويند فشار در بود که پروازش داد
ولي باور من آن است که نالهٔ دادخواهي مادر بود که تاب از کفتش برد.
اوروشن‌ترين پرستشي است که پاسخش پرده از مظلوميت مادر کنار مي‌زند:
«چرا پيش از اين که بيابي رفتي؟»

تقديم به | اولين شهيد راه علي عليه السلام محسن بن علي عليه السلام

فهرست من‌دیگرما/کتاب‌دوم

۱۱ • مقدمه

بخش اول

محبت؛ هوای نفس کشیدن تربیت است

۱۷ • چیستی گزاره‌های رفتاری

۱۸ • محبت و تربیت

بخش دوم

از محبت خارها گل می‌شود

۳۱ • ۱. همسان‌سازی

۴۴ • ۲. ایجاد روحیه تبعیت

۵۳ • ۳. بالا رفتن آستانه تحمل و کم شدن توقع

۶۰ • ۴. پیشگیری از انحراف

۶۱ • ۵. آموزش محبت

۶۲ • یک شبهه اساسی

بخش سوم

خودمان را معاینه کنیم

۶۹ • ۱. نیاز جانی دانستن محبت

۷۰ • ۲. تفسیر نادرست از محبت افراطی

۷۲ • ۳. برداشت غلط از میزان نیاز محبت به فرزند

- ۷۳ • ۴. مشغله‌های فراوان
- ۷۳ • ۵. تربیت خانوادگی
- ۷۵ • ۶. مقایسه دوران کودکی خود با فرزند
- ۷۶ • ۷. مانع دانستن فرزند در مسیر پیشرفت
- ۸۲ • ۸. ناامیدی از اثربخشی محبت

بخش چهارم

کشتن و درون کردن

- ۸۶ • ۱. استفاده انحصاری از یک راه ابراز محبت
- ۸۷ • ۲. غفلت از تکمیل محبت
- ۸۷ • ۳. عدم انتقال پیام محبت
- ۸۸ • ۴. سوء استفاده از محبت
- ۸۹ • ۵. عقب ماندن از رقبا
- ۹۱ • ۶. بسنده کردن به محبت‌های عادی

بخش پنجم

این رودها به دریا می‌ریزد

- ۹۵ • فصل اول عطر نَفست بوی محبت دارد

- ۱۰۵ • فصل دوم طرز نگهت دام محبت دارد

- ۱۱۲ • ۱. خوش رویی
- ۱۱۴ • ۲. خوش زبانی
- ۱۲۲ • ۳. خوب صدا زدن
- ۱۲۴ • ۴. بوسیدن
- ۱۲۴ • ۵. نوازش کردن
- ۱۲۵ • ۶. دست دادن
- ۱۲۷ • ۷. تواضع
- ۱۳۴ • ۸. صداقت
- ۱۳۵ • ۹. هدیه دادن
- ۱۳۶ • ۱۰. آزادی
- ۱۳۷ • ۱۱. بازی کردن

- ۱۳۹ فصل سوم لطف قلمت رنگ محبت دارد
- ۱۴۷ آنچه خواندید
- ۱۵۴ آنچه در کتاب بعدی خواهید خواند
- ۱۵۶ حرف آخر
- ۱۵۸ منابع



● | مقدمه

بوی بهشت من! فرزند عزیزم!
تو که هستی، خانه‌ام بوی خدا می‌دهد و خدا هم با وجود تو،
بهانه‌ای برای مهر ورزیدن به من پیدا می‌کند.
روشنای خانه‌ام! تا تو هستی، خیالم آسوده است که آشیانه‌ام،
نظرگاه یارِ مهربان است.

قرار دلم! تو بودی که بهشت را زیرپای مادر آوردی و وقتی
آمدی، خانه‌ام را بهشت دیدم و نفس کشیدن در این بهشت،
شوق مرا برای دیدن بهشت خدا، بیشتر و آرامش را میهمان که نه،
میزبان دلم کرده است.

پرنده کوچک خوش بختی! وقتی خدا تو را به من داد، بار تربیت تو را
بال صعود من به سوی خودش قرار داد. تو، راز پرواز من هستی تا خدا.
میوه دل پدر!^۲ بار تربیت تو سنگین است؛ بیش از آن که بلند

۱. رسول خدا ﷺ فرمود: «بوی فرزند از بوی بهشت است» (روضة الواعظین، ج ۲، ص ۳۶۹).

۲. رسول خدا ﷺ فرمود: «هر درختی، میوه‌ای دارد و میوه دل، فرزند است» (نهج الفصاحه، ص ۳۳۳).

کردنش در توانِ ناتوانی چون من باشد.

زیبای من! دنیای نامرادی، دنیای هفت رنگ روزگار ما، با نقشه‌های زشتی که برای تو کشیده، این بار را برای دوشِ پدر سنگین‌تر از همیشه کرده است.

دل پاک من! تو که قلبت، آینه است و دستان کوچکت، متصل به سقف آسمان! می‌شود برای من دعا کنی و میوهٔ اجابت این دعا را با همین دست‌های کوچک، از آسمان بچینی و برایم بیاوری؟ شیرین‌زبانِ بابا! به یار مهربان بگو:

خدایا! بار تربیت من روی دوش بابا، سنگینی می‌کند و ترس و ماندن زیر این بار، قرار او را فرار داده و تشویش را مهمان دل پریشش کرده است.

تو مرا به امانت، پیش او سپردی و عظمتِ صاحب این امانت که خودت باشی، دل پدر را توفانی کرده. پدر نمی‌داند آیا از عهدۀ امانتداری تو بر خواهد آمد یا نه؟ اما خوب می‌داند که اگر یاری تو باشد، هزاران بار سنگین‌تر از این برای او پُرکاهی خواهد بود که با نسیمی از سر راه، برداشته می‌شود. او محتاج یاری توست. خدای مهربان من! یاری اش کن.

نازنینم! حالا با همان دستان کوچکت که متبرک به آسمان است، دستانِ بسترگ پدر را که به سقف خانه هم نمی‌رسد، چه رسد به سقف آسمان، بگیر تا با هم آمین بگوییم: آمین!



ما در کتاب اول من دیگرمما، در بارهٔ سه موضوع اساسی سخن گفتیم: در بخش اول در بارهٔ مشکلات پیش روی تربیت در دنیای

امروز، در بخش دوم، در بارهٔ مبانی تربیت دینی و در بخش سوم هم در بارهٔ «گزاره‌های تصویری» و تأثیر آنها بر تربیت فرزندان.

در این کتاب، به سراغ «گزاره‌های رفتاری» رفته‌ایم. گزاره‌های رفتاری در تربیت را می‌توان در دو گزارهٔ اصلی خلاصه کرد: محبت و احترام. ما در این جا، به بحث «محبت» می‌پردازیم و آن را از زوایای مختلف، بررسی می‌کنیم: محبت و ضرورت آن، آثار محبت، چرا محبت نمی‌کنیم؟ دلایل عدم تأثیر محبت و شیوه‌های ابراز محبت. ضمیمهٔ ادبی این کتاب «کویر سوخته‌ای که برای کودکان ساخته‌ام» نام دارد. همانند کتاب اول، توصیه می‌کنیم پس از پایان مطالعهٔ این کتاب، ضمیمهٔ ادبی آن را هم بخوانید.

امید است که در این کتاب هم بتوانیم گامی هر چند کوچک در تبیین روش‌های تربیت دینی برداریم.

سامانهٔ پیامکی ما به شمارهٔ ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰، در انتظار شماست. ما بنا داریم یکی از کتاب‌های این مجموعه را به پرسش‌های شما در زمینهٔ تربیت فرزند، اختصاص دهیم. ارسال پرسش‌های شما به این سامانهٔ پیامکی، به ما در هر چه پُربارتر شدن این مجموعه، کمک می‌کند. منتظر هر گونه نظر، پیشنهاد، انتقاد و پرسش شما هستیم.

قم، شهر بانوی کرامت
زمستان ۱۳۹۵
محسن عباسی ولدی

• بخش اوّل •



محبّت؛ هوای نفس
کشیدن تربیت است

(گزاره‌های رفتاری و محبت)



• چستی گزاره‌های رفتاری

«گزاره‌های رفتاری»، گزاره‌هایی است که مخاطب از نوع رفتار مرتبی با خودش دریافت می‌کند.

این گزاره‌ها، نوعی گزاره‌ی تصویری است، با این تفاوت که در این گزاره‌ها، مخاطب از رفتار مرتبی با خود، تصویربرداری می‌کند؛ اما در گزاره‌های تصویری از رفتار مرتبی با دیگران، تصویربرداری می‌کند. پیام این گزاره‌ها هم مانند گزاره‌های تصویری، از قصد ما پیروی نمی‌کند؛ یعنی ممکن است که شما رفتاری با فرزند داشته باشید که از آن بی‌احترامی برداشت کند، اما قصد شما از این رفتار، بی‌احترامی نباشد.

با توجه به آموزه‌های تربیتی دین، رفتار ما با فرزندان، باید دو پیام اصلی را باید با خود داشته باشد: محبت و احترام.

رسول مهربانی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

به کودکان، محبت کنید و با آنان، مهربان باشید!

ایشان در روایت دیگری فرمود:

به فرزندانتان احترام بگذارید و آنها را به نیکی ادب کنید که اگر چنین کنید، بخشیده می شوید.^۱

شاید بتوان ادعا کرد که تمام رفتارهای ما با فرزندان، می تواند یکی از این دو پیام یا هر دو را در پی داشته باشد و می تواند پیامی مخالف این دو مفهوم مقدس را منتقل کند؛ یعنی بی محبتی و بی احترامی.

به جهت اهمیت ویژه این دو پیام، ما در این مجموعه، گزاره های رفتاری را با محوریت این دو گزاره، پی می گیریم و ابتدا هم از محبت، شروع می کنیم.

• محبت و تربیت

محبت، از نیازهای فطری است؛ یعنی هر انسانی به حکم این که انسان است، نیازمند محبت است.

زینت عابدان، امام سجاد علیه السلام در «زیارت امین الله» می فرماید:

اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي... مُجِبَّةً لِّصَفْوَةِ أَوْلِيَائِكَ مَحْبُوبَةً فِي
أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ.^۲

بار الها! ... مرا دوستدار اولیای برگزیده ات نما... در زمین و آسمان، محبوبم گردان.

هرگاه یک انسان معصوم، از خدا حاجتی را می طلبد، بدون تردید، باید دانست آن خواسته، از اموری است که در مسیر کمال و

۱. «أكرموا أولادكم وأحسنوا أدبهم يُغفر لكم» (مکارم الأخلاق، ص ۲۲۲).

۲. کامل الزیارات، ص ۳۹.

رسیدن به هدف آفرینش، مورد نیاز انسان است؛ چرا که معصوم از خدا، نیاز کاذب، طلب نمی‌کند.^۱

با توجه به این نکته، باید گفت: هم محبت کردن و هم محبت دیدن، مورد نیاز انسان است؛ یعنی انسان در مسیر رشد و رسیدن به هدف آفرینش، نیاز دارد کسی را دوست بدارد و در عین حال، مورد محبت باشد. این، نیازی است که نه تنها یک انسان معمولی که انسان متعالی هم آن را از خداوند، درخواست می‌کند. وقتی می‌گوییم: محبت، یک نیاز فطری است، یعنی انسان به گونه‌ای آفریده شده که نیازمند محبت است. محبت برای هوانسانی، در هر جایی، در هر زمانی، در هر سنی، با هر جنسیتی یک نیاز محسوب می‌شود.

خانواده خوب و رشد یافته، خانواده‌ای است که همه اعضای آن به هم محبت دارند: پدر و مادر به فرزند،^۲ فرزند به پدر و مادر،^۳ پدر و مادر به یکدیگر^۴ و فرزندان به یکدیگر.^۵

۱. ما به نیازهایی، «نیاز کاذب» می‌گوییم که در رسیدن انسان به مقصد آفرینش، هیچ نقشی نداشته و یا اثر منفی داشته باشد.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند به بنده‌ای که به فرزندش محبت شدید دارد، رحم می‌کند» (*الکافی*، ج ۶، ص ۵۰).

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نگاه کردن محبت آمیز به پدر و مادر، عبادت است» (*تحف العقول*، ص ۴۶).

۴. امام صادق علیه السلام فرمود: «من گمان نمی‌کنم که در ایمان مردی خیری افزون گردد، مگر این که محبتش نسبت به همسرانش فزونی یابد» (*الکافی*، ج ۵، ص ۳۲۰).

۵. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «محبت مؤمن به مؤمن در راه خدا، از بزرگ‌ترین شاخه‌های ایمان است» (همان، ج ۲، ص ۱۲۵).

اگر شما به فرزند گرسنه‌تان غذای خوب ندهید، او خودش در پی غذا خواهد رفت. در این صورت، دیگر معلوم نیست چه غذایی را انتخاب می‌کند. ممکن است غذایی را انتخاب کند که به ضرر اوست. هرگاه نیاز فطری به محبت، به درستی پاسخ داده نشود، انسان به انحراف کشیده خواهد شد؛ زیرا انسان به صورت فطری دوست دارد هم محبت کند و هم محبت ببیند. حال اگر حس محبت خواهی او در مسیر محبت‌های حقیقی قرار نگیرد، این احساس، رنگ مجاز به خود گرفته، منحرف می‌شود.

بیشتر افرادی که دچار محبت‌های خیابانی می‌شوند، کسانی هستند که در محیط خانه به احساس محبت حقیقی آنها پاسخ داده نشده و همچنین برای آنها، زمینه‌ای برای ارتباط عاشقانه با خدا، فراهم نشده است. از همین رو، حس محبت خواهی آنها به سوی اموری می‌رود که به ظاهر، رنگ محبت دارد؛ اما در واقع، انسان را از محبت‌های حقیقی، دور می‌کند.

بدون تردید، باید گفت: اگر پدر و مادری آن گونه که باید، به نیاز محبتی فرزندشان پاسخ دهند، به راحتی مانع ایجاد مشکلات فراوانی می‌شوند و بسیاری از مشکلات به وجود آمده را هم به آسانی حل خواهند کرد.

پاسخ به نیاز محبتی فرزندان، به قدری اهمیت دارد که از برترین عبادت‌ها شمرده شده است. پیشوای نیکی‌ها، امام صادق علیه السلام فرمود:

موسی بن عمران علیه السلام به خداوند عرضه داشت: پروردگارا! کدام عمل نزد تو برتر است؟



هرگاه نیاز فطری به محبت، به درستی پاسخ داده نشود، انسان به انحراف کشیده خواهد شد؛ زیرا انسان به صورت فطری دوست دارد هم محبت کند و هم محبت ببیند. حال اگر حس محبت خواهی او در مسیر محبت های حقیقی قرار نگیرد، این احساس، رنگ مجاز به خود گرفته، منحرف می شود.



فرمود: «دوست داشتن کودکان؛ زیرا سرشت آنان، بر توحید من است.»^۱

توجه به این که محبت، از برترین عبادت‌هاست، دو نکته اساسی را در پی دارد: **اول** آن که نشان می‌دهد این مسئله، تا چه اندازه در نزد خداوند، ارزش دارد. میزان ارزش هر عملی در نزد خداوند عزیز، نشان از میزان اهمیت آن عمل دارد. **دوم** آن که با تفکر درباره ارزش محبت کردن، انگیزه محبت در وجود کسانی که دوست دارند به چیزی برسند که برای آن آفریده شده‌اند، دو صد چندان می‌شود. اگر همه بپذیریم که محبت کردن به فرزندان، عبادت است، دیگر نه تنها به هنگام وقت گذاشتن برای آنها، احساس بطلان نمی‌کنیم؛^۲ بلکه کسالت هم از وجودمان بیرون خواهد رفت و با شادابی و نشاط کامل به فرزندان خویش، محبت خواهیم کرد. برای این که بتوانیم در درس محبت به خودمان نمره‌ای بدهیم، به داستان‌واره‌ای که در ادامه می‌آید، توجه کنیم. اصل داستان‌واره، بی‌توجهی یک پدر و مادر به نیاز محبتی فرزندان را به تصویر می‌کشد. در پاورقی‌هایی هم که با عنوان «رفتار مثبت» آمده، از رفتار پدر و مادری می‌گوییم که از نیاز به محبت فرزندشان، غافل نیستند.



یک ساعتی از ظهر گذشته است. مادر در آشپزخانه، مشغول کار است. زنگ خانه به صدا در می‌آید. مادری داند که الآن، وقت

۱. «قَالَ مُوسَىٰ بْنُ عِمْرَانَ عليه السلام يَا رَبِّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ فَقَالَ حُبُّ الْأَطْفَالِ فَإِنِّي فَطَرْتُهُمْ عَلَىٰ تَوْحِيدِي...» (المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۳).

۲. در قسمت‌های بعدی، وقتی درباره شیوه‌های ابراز محبت، سخن گفتیم، معلوم می‌شود که محبت کردن، نیازمند وقت گذاشتن است.

آمدن دختر است. بی‌اعتنا به زنگ، چند بار دیگر غذا را هم می‌زند. دختر، حوصله‌اش سر می‌رود و دو سه بار پشت سر هم زنگ می‌زند. مادر، غذا را رها می‌کند و به سمت آیفون می‌رود. گوشی را بر می‌دارد. تا مطمئن می‌شود که دخترش است، صدایش را بالا می‌برد و می‌گوید: چه خبر است؟ مگر سر آورده‌ای؟!^۱
بعد هم دکمه رافشار می‌دهد و در را باز می‌کند و دوباره به سراغ غذا می‌رود.^۲

کسی از کنار دختر رد می‌شود و صدای مادر را از پشت آیفون می‌شنود. چشم دختر به او می‌افتد و می‌بیند که عابر، پوزخندی می‌زند و رد می‌شود.

دختر، وارد خانه می‌شود. بی‌آن که سلام کند، وارد اتاقش می‌شود. مادر از آشپزخانه صدایش را بلند می‌کند و می‌گوید: سلامت را خوردی؟!^۳

دختر هم به زور سلام می‌کند. مادر، جوابش را نمی‌دهد؛ اما با صدای بلند می‌گوید: باز هم مثل همیشه، لباس‌هایت را روی زمین پهن کردی؟! کمرم شکست از بس که این خانه را جمع و جور کردم.^۴

۱. رفتار مثبت: مادر، خیلی زود به سراغ آیفون می‌رود.
۲. رفتار مثبت: مادر تا صدای دخترش را از آن سوی آیفون می‌شنود، با صدایی که نشان می‌دهد از آمدن دخترش خوشحال است، سلام می‌دهد و در را باز می‌کند.
۳. رفتار مثبت: مادر به طرف آشپزخانه می‌رود، لیوان شربت را که از قبل آماده کرده، بر می‌دارد و برای استقبال از دخترش به دم در می‌رود.
۴. رفتار مثبت: مادر به استقبال می‌آید و به گرمی سلام می‌دهد. دختر، جواب سلامش را می‌دهد. مادر با لب‌خندی نشاط‌انگیز، لیوان شربت را به دختر، تعارف می‌کند و به او «خدا قوت» می‌گوید. بعد هم کیف دختر را از دستش می‌گیرد و با هم به سمت اتاق دختر می‌روند.
۵. رفتار مثبت: دختر، مانند مدرسه‌اش را در می‌آورد و مادر هم آن را می‌گیرد و روی جالباسی می‌گذارد.

دختر، لباس های مدرسه اش را عوض می کند و به آشپزخانه می آید.
نگاهی به غذای روی اجاق می اندازد و می گوید: غذا، کی آماده
می شود؟

مادر با لحنی که هم نشان از خستگی دارد و هم نشانه بی حوصلگی
است، می گوید: از گرسنگی که نمی میری. حالا حاضر می شود. کمی
صبر کن.^۱

دختر، کمی به مادر نزدیک تر می شود. می خواهد حرفی بزند که
مادر می گوید: چیزی نگو که الآن، حوصله حرف زدن و حرف شنیدن
ندارم.^۲

دختر به اتاقش بر می گردد. در مقابل آینه می نشیند و مشغول شانه
کردن موهایش می شود.^۳

صدای تلفن، بلند می شود. مادر، شعله اجاق را کم می کند و به
سراغ تلفن می رود. گوشی را بر می دارد. با صدایی که بی حوصلگی
و خستگی اش را به خوبی نشان می دهد، سلام می دهد؛ اما همین
که می فهمد که دوستش پشت خط است، صدایش پُر از انرژی
می شود. دختر، در حال شانه کردن است که صدای بانشاط مادر

۱. رفتار مثبت: مادر، پیش از آن که دختر در باره غذا حرفی بزند، می گوید:
«اگر گرسنه ای، غذا حاضر است؛ اما اگر می توانی، صبر کن تا پدرت بیاید و با
هم غذا بخوریم.»

۲. رفتار مثبت: مادر، از اوضاع امروز و خیرهایی که در مدرسه بوده، از دختر
می پرسد. دختر، با آب و تاب تعریف می کند و مادر هم با اشتیاق، گوش
می دهد.

۳. رفتار مثبت: مادر، وقتی دختر را در حال شانه کردن موهایش می بیند،
به اتاق او می رود. کنارش می نشیند و شانه را از دستش می گیرد و می گوید:
«دوست دارم موهای دخترم را خودم شانه کنم». بعد از این که موهایش
را شانه زد، چند گل سر را هم به موهایش می زند. سپس او را می بوسد و به
همراه دخترش به آشپزخانه می روند.

را می‌شنود.

- به به، سلام! چه عجب، ما صدای شما را شنیدیم! نمی‌دانی چه قدر دلم برایت تنگ شده بود.

حرف‌های مادر، گل انداخته. دختر، گل سرهایش را به قسمت‌های مختلف موهایش می‌زند. مادر، هنوز هم در حال حرف زدن است. - راستی می‌گویید دختر فلانی، ازدواج کرده. دیشب عروسی‌اش بوده. داماد به عروس نمی‌خورده؛ نه هیکلش، نه قیافه‌اش. داماد، دراز و لاغر، عروس خانم، چاق و کوتاه. تازه، یکی از رفقا، صبح زنگ زده بود و می‌گفت: ماشین عروس را خیلی بی‌سلیقه، درست کرده بودند.

دختر، از چانه گرم مادر، تعجب کرده و از خود می‌پرسد: چرا مادر، حوصله گفتگوی با دوستش را دارد؛ اما...؟

مادر با دوستش از هر دری سخنی می‌گوید تا این که می‌رسد به این جا: نمی‌دانی چه قدر خوش حال شدم که صدایت را شنیدم؛ اما همین الان است که شوهرم سر برسد و غذا بخواد. من که از حرف زدن با تو سیر نمی‌شوم؛ اما باید بروم.

بعد هم با یک عالمه قربان، صدقه رفتن، خداحافظی کرده، تلفن را قطع می‌کند. دختر از اتاق بیرون می‌آید. مادر هم از اتاق بیرون می‌آید. لب خندی روی لب مادر، نقش بسته که نشان از خوش حالی او دارد و دختر هم در آرزوی چنین لب خندی است!

۱. رفتار مثبت: مادر و دختر، در آشپزخانه هستند. دختر، به مادرش در آماده کردن غذا، کمک می‌کند و در همین حال نیز با هم گرم صحبت هستند. تلفن به صدا در می‌آید. مادر به سراغ تلفن می‌رود. در آن سوی خط، دوستش قرار دارد که مدتی است از او خبری ندارد. چند جمله‌ای با او حرف می‌زند و بعد هم می‌گوید: «بیخشید، دخترم تازه از مدرسه آمده و مشغولم. اگر اشکالی ندارد، من خودم بعداً تماس می‌گیرم». سپس با عذرخواهی، از دوستش

پدر هم سر می‌رسد. دختر که حسابی به سر و رویش رسیده، به استقبال پدر می‌رود؛ اما پدر هم مثل همیشه، بی حوصله و سرد با او برخورد می‌کند و گویی آبِ یخی روی سر دختر می‌ریزد.^۱

سفره، پهن شده و دختر، طوری نشسته که رو به روی پدر باشد. با هر قاشقی که در دهانش می‌گذارد، نگاهش را به پدر می‌دوزد. پدر که از قضا نگاه‌های پشت سر هم دختر، بی‌خبر است، بی‌اعتنا، غذایش را می‌خورد؛ اما تحمل دختر، تمام می‌شود و به پدر می‌گوید:

پدر! موهایم قشنگ شده؟ گل سرهایم چه طور؟

پدر با بی‌تفاوتی، نگاهی به سر و روی دختر می‌اندازد و می‌گوید:

خوب است!

بعد هم سرش را بر می‌گرداند و در حالی که مراقب است قاشق را در چشمش نکند، به تلویزیون، چشم می‌دوزد.^۲

دوباره یک صبح دیگر آغاز می‌شود. پدر، همیشه زودتر از دختر بیدار می‌شود و سر کار می‌رود. دختر، بیدار می‌شود. مادر، صبحانه پدر را داده و او آماده رفتن می‌شود. مادر هم مشغول کار خانه می‌شود و دختر باید صبحانه‌اش را به تنهایی بخورد. دختر، مثل دیروز و

خدا حافظی می‌کند و گوشی را می‌گذارد. وقتی به آشپزخانه می‌آید، مشتاقانه به گفتگوی خود با دخترش ادامه می‌دهد.

۱. رفتار مثبت: پدر، وارد خانه می‌شود. دختر به استقبالش می‌رود. پدر به گرمی او را تحویل می‌گیرد. پدر به قدری از دیدن دختر، خوش حال شده که گویا از صبح تا حالا در حال استراحت بوده. هیچ‌گردی از خستگی بر چهره پدر نیست.

۲. رفتار مثبت: پدر، نگاهی به سر و صورت دختر می‌اندازد. صورتش گل می‌اندازد و به دختر می‌گوید: «تو همیشه زیبا هستی؛ اما وقتی موهایت را شانه می‌کنی و این گل سرهای قشنگ را به موهایت می‌زنی، خیلی دیدنی می‌شوی». دختر، هم خوش حال است از این که پدر به او توجه دارد و هم خجالت می‌کشد. لب خندی می‌زند و سرش را پایین می‌اندازد.

روزهای دیگر، حوصله ندارد به تنهایی صبحانه بخورد و با خوردن دو سه لقمه مختصر به مدرسه می‌رود.^۱

چند روزی است که ذهن دختر، مشغول کسی است. پسری که چند بار سرراه او سبز شده و به او پیشنهاد دوستی داده است. امروز هم دوباره پسر به استقبال او آمده. دختر تصمیم دارد که به پیشنهاد دوستی پسر، جواب مثبت بدهد. رفتارهای پدر و مادر، او را خسته کرده است. از طرفی هم دوست دارد عقده خودش را با کاری که پدر و مادر را عصبانی می‌کند، خالی کند.^۲

•••

ما نمی‌گوییم که همه پدر و مادرهای کم‌محبت، با فرزندشان این قدر سرد و بی‌روح، برخورد می‌کنند.^۳ وظیفه این داستان‌واره، نشان دادن رابطه غیرعاطفی والدین با فرزندشان بود. ما می‌توانیم رابطه خودمان را با فرزندمان به کمک این داستان‌واره، بررسی

۱. رفتار مثبت: مادر، صبحانه پدر را می‌دهد و چند لقمه‌ای را هم با او همراهی می‌کند. بعد هم او را راهی می‌کند. چند دقیقه‌ای صبر می‌کند و دختر را بیدار می‌کند. دختر، صبحانه‌اش را که می‌خورد و مادر هم با او همراهی می‌کند. بعد هم دختر آماده می‌شود که راهی مدرسه شود. مادر تا دم‌در، دختر را بدرقه می‌کند. دختر، کفش‌هایش را می‌پوشد. مادر، او را می‌بوسد و به خدا می‌سپاردش.

۲. رفتار مثبت: چند روز پیش، پسری سرراه دختر سبز شده و به او پیشنهاد دوستی داده بود. دختر، بدون کوچک‌ترین اعتنایی، از کنار او رد شده بود. دو روز پیش دوباره پسر سرراه دختر، سبز شد. دختر وقتی به خانه آمد، با مادر در باره آن پسر، حرف زد. مادر هم جریان را به پدر گفت. پدر هم با دختر، صحبت کرد و مشخصات پسر را از او پرسید. پدر، دیروز کمی دیرتر به اداره رفت. او به همراه دختر، اما کمی عقب‌تر به سمت مدرسه رفت. پسر که سرراه دختر سبز شد، طولی نکشید که با پدر او مواجه شد و ... امروز، دختر با خیالی آسوده به سمت مدرسه می‌رود.

۳. البته برخی از والدین نیز خیلی سردتر و بی‌روح‌تر از این برخورد می‌کنند.

کنیم و ببینیم آیا رابطه عاطفی ما به این داستان واره نزدیک است یا آنچه با عنوان «رفتارهای مثبت» در پاورقی آمده است؟ به نظر شما، کدام یک از این رفتارها با قواعد تربیتی، سازگار است؟ شما فکر می‌کنید چه تعداد از والدین، متناسب با داستان واره ما و چه تعداد، مطابق پاورقی‌های «رفتار مثبت»، عمل می‌کنند؟

• بخش دوم •



از محبت خاها
گل می شود

(آثار محبت)



پیش از آن که وارد بحث «راه‌کارهای ابراز محبت» شویم، خوب است درباره آثار محبت، سخن بگوییم. آشنایی با آثار محبت، انگیزه ما را برای ابراز محبت، بیشتر می‌کند.

• | ۱. همسان‌سازی

یکی از اصلی‌ترین نتایج محبت، خاصیت همسان‌سازی آن است. محبت، مُحب را به شکل محبوب در می‌آورد. کودکانی که عاشق پدر و مادرشان هستند، بی آن که پدر و مادر دستوری بدهند، بسیاری از مسائل تربیتی را همان‌طور که پدر و مادر مراعات می‌کنند، انجام می‌دهند. اگر هم غافل باشند، به محض این که متوجه می‌شوند کاری مورد علاقه پدر و مادر است، بدون اجبار، انجام می‌دهند. به داستان‌واره زیر در سه پرده، توجه کنید:

•••

پرده اول

همین که پایش را به خانه می‌گذارد، ابروانش در هم می‌رود و قبل از این که سلام و علیکی کند، صدایش را بلند می‌کند و می‌گوید: باز هم که بوی آب‌گوشت می‌آید؟!!

مادر، از آشپزخانه بیرون می‌آید و در حالی که می‌خواهد عصبانیتش را از رفتار پسر، پشت لب خند تلخی پنهان کند، می‌گوید: علیک سلام!

پسر، سلام سردی می‌کند و با صدایی که حالا کمی آهسته‌تر شده، می‌گوید: من چند بار باید بگویم که آب‌گوشت، دوست ندارم و از بوی آب‌گوشت هم بدم می‌آید؟!

مادر، لب خند تلخ را از روی لبش پاک می‌کند و می‌گوید: من نمی‌دانم به حرف کدامان گوش کنم؛ تو یا پدرت؟ مردم، مشکل دارند، ما هم مشکل داریم. هفته‌ای یک بار باید سر آب‌گوشت در این خانه، دعوا باشد.

این را می‌گوید و به آشپزخانه می‌رود.

هنوز پایش را به آشپزخانه نگذاشته که برمی‌گردد و می‌گوید: صبح رفته بودم بازار. برایت یک پیراهن خریدم. گذاشتم روی میزت. برو بیوش اگر دوست نداشتی، بگو تا ببرم پس بدهم.

پسر، بی آن که حرفی بزند، به سمت اتاق می‌رود. مادر هم چند لحظه بعد به اتاق پسر می‌رود. اتاق پسر، از عکس‌های یکی از بازیکنان فوتبال، پُر است. چند وقتی است که او عاشق این بازیکن شده است.

پسر، لباس را به گوشه‌ای انداخته و روی صندلی نشست. مادر می‌گوید: نکند دوستش نداری؟

پسر، نگاه معناداری به مادر می‌اندازد و در حالی که کمی چشم‌هایش را گیرد کرده، می‌گوید: واقعاً شما نمی‌دانید که من از رنگ قرمز، متنفرم؟!

مادر می‌گوید: ولی این که قرمز نیست.

پسر به سمت لباس می‌رود. آن را برمی‌دارد و نزدیک چشمان مادر

می آورد. پیراهن، راه راه است. پسر، روی قسمتی از لباس دست می گذارد و می گوید: خودتان وقتی بچه بودم، به من یاد دادید که به این رنگ، می گویند: «قرمز!».

مادر می گوید: این فقط یک خط قرمز نازک است.

پسر هم لباس را به گوشه ای پرتاب می کند و می گوید: قرمز، قرمز است؛ چه یک خط باشد، چه همه لباس. فرقی نمی کند.

مادر می خواهد حرفی بزند که پسر می گوید: نمی دانم چرا امروز، عالم و آدم دست به دست هم داده اند که مرا عصبانی کنند.

مادر می گوید: مگر چه اتفاقی افتاده؟

پسر می گوید: هیچ! دوستم می داند که من از اُدکلن... متنفرم و وقتی بویش به مشامم می رسد، حالت تهوع می گیرم؛ اما امروز، خودش را در آن اُدکلن، شسته بود و آمده بود. معاون مدرسه هم گیر داده که باید موهابیت را کوتاه کنی. من نمی دانم به چه زبانی به اینها بفهمانم که من، موی بلند را دوست دارم. موی کوتاه به من نمی آید. تازه حالا که چند بار گفته و من گوش نداده ام، می گوید: باید کچل کنی.

پرده دوم: یک هفته بعد

پدر، از سر کار به خانه آمده؛ اما کمی زودتر. امروز همه دور هم سر سفره نهار نشستند. پسر، خیلی سر حال تر از همیشه به نظر می رسد. بعد از این که چند قاشق از غذا را می خورد، به پدر می گوید:

پدر! کمی پول به من می دهی؟

پدر می گوید: تو که تازه پول توجیبی گرفته ای. به این زودی تمام شد؟

پسر می گوید: راستش می خواهم سری به آرایشگاه بزنم و بعد، بروم بازار، یک تی شرت برای خودم بگیرم. اگر اجازه بدهید، یک اُدکلن هم نیاز دارم.

پدر می‌گوید: اولاً همین دو روز پیش، آرایشگاه بودی. ثانیاً همین چند روز پیش بود که مادرت، یک پیراهن برایت خرید و خوشت نیامد و با هم رفتید پیراهن دیگری را گرفتید و چه قدر هم از آن تعریف کردی. ثالثاً مگر همین هفته گذشته نبود که سفارش یک ادکلن را به من دادی و من هم برایت گرفتم؟

پسر می‌گوید: همه اینها درست؛ اما ... اصلاً هیچی. نمی‌خواهم. پدر، ناراحتی پسر را که می‌بیند، با بی‌میلی و با لحنی کنایه‌آمیز می‌گوید: باشد؛ اما اگر اجازه می‌دهید، بعد از غذا.

غذا، تمام می‌شود. پدر، مقداری پول به پسر می‌دهد. پسر هم عجلولانه، آماده می‌شود و از خانه، بیرون می‌رود. هنوز چند دقیقه‌ای از رفتنش نگذشته که بر می‌گردد و مادر را صدا می‌زند. من و منی می‌کند. می‌خواهد چیزی بگوید. سرانجام، دل به دریا می‌زند و می‌گوید: مادر! می‌شود برای شب، آب‌گوشت درست کنی؟ مادر، ابروانش را بالا می‌اندازد و با چشمانی که تا جا داشته، باز شده به پسر نگاه می‌کند؛ اما پسر، پیش از آن که مادر چیزی بگوید، جمله‌ای می‌گوید و می‌رود: می‌دانم که خیلی تعجب‌آور است؛ اما خواهش می‌کنم حرفم را گوش بده. دلم برای آب‌گوشت خیلی تنگ شده! یکی دو ساعتی از شب گذشته. پسر، وارد خانه می‌شود. اولین کسی که او را می‌بیند، مادر است. چشمان مادر، می‌خواهد از حدقه بیرون بزند. پدر، می‌خواهد شاخ در بیاورد. خواهرش نمی‌داند بخندد یا داد بزند.

پسر، در حالی پا به خانه گذاشته که تمام موهای سرش را با تیغ، تراشیده. معلوم نیست که چند بار تیغ را مهمان کله‌اش کرده که این اندازه برق افتاده! یک تی شرت سراسر قرمز هم تنش کرده و بوی ادکلنی که از آن متنفر بود، چنان به مشام می‌رسد که انگار همین

الآن، یک دوش حساسی با آن اُدکلن گرفته. تا چند لحظه‌ای، کسی حرفی نمی‌زند. همه با تعجب او را نگاه می‌کنند. پسر با لب خندی که نشان از خوش حالی او دارد، از میان افراد تعجب‌زده می‌گذرد و به اتاقش می‌رود.

•••

حالا که این داستان‌واره را خواندید، حتماً تصویر پریشی روی ذهن‌تان نقش بسته و آن این‌که: چرا در فرصتی کوتاه، تمایلات و علاقه‌مندی‌های این پسر تا این اندازه تغییر کرده؟ توجه به یک نکته، نقش این پرسش را پُررنگ‌تر می‌کند و آن این‌که: یکی از سخت‌ترین کارها در مسئله تربیت، تغییر دادن ذائقه‌ها و علاقه‌مندی‌هاست. وقتی کسی از غذای خاصی، بوی خاصی و رنگ خاصی بدش می‌آید، گاهی تا پایان عمر، حتی ذره‌ای علاقه به این چیزها در او پیدا نمی‌شود. واقعاً چه طور شده که تنفر از یک غذای خاص، بوی خاص، مدل خاص و رنگ خاص در این پسر، نه تنها از بین رفته، بلکه تبدیل به علاقه شده است؟ در این جا می‌خواهیم با دقت در برُرسی از زندگی این پسر، که پرده سوم داستان‌واره ما می‌شود، گره این معما را باز کنیم.

•••

چند وقتی است که پسر، عاشق یکی از بازیکنان فوتبال شده. تمام زندگی‌اش شده این بازیکن فوتبال. اتاقش را با عکس‌های این بازیکن، کاغذ دیواری کرده^۱. وقتی که تیم این بازیکن بازی دارد، پسر دائم با فیلم‌بردار، دعوا می‌کند که چرا تصویر بازیکن محبوب مرا نمی‌گیری؟

۱. وقتی کسی را دوست داشته باشی، دوست داری به هر بهانه‌ای به یادش باشی.